

به نام  
پروردگار  
یکتا



# روح یکی پروانه

نشر گلگشت

محمد علی

هانا یاسمین علی

ترجمه : ماشاالله صفری

طاها صفری

# روح یک پروانه


محمد علی - هانا یاسمین علی

ماشاله صفری، طاها صفری



در شبکه های مجازی  
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

goalgasht.ir

چاپ: پیشگامان

صحافی: پیشگامان

صفحه آرایی: گرافیک گلگشت

طرح جلد: گرافیک گلگشت

نوبت چاپ: سوم ۱۳۹۸ - ۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۱۸-۲

نقل نوشته‌ها منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

سرشناسه: Ali, Muhammad

عنوان و نام پدیدآور: روح یک پروانه / محمد علی، هانا یاسمین علی؛ مترجمان: ماشاله صفری، طاها صفری. مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص؛ مصور: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۱۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: نفایا

یادداشت: عنوان اصلی: The soul of a butterfly reflections on life's journey, ۲۰۰۵. یادداشت چاپ دوم: ۱۳۹۴.

موضوع: کلی، محمد علی، ۱۹۴۲ - ۲۰۱۶ م.

موضوع: بوسورها - ایالات متحده - سرگذشته

موضوع: مسلمانان سیاهپوست ایالات متحده - سرگذشته

شناسه افزوده: علی، هانا

شناسه افزوده: صفری، ماشاله، ۱۳۶۲ - مترجم

شناسه افزوده: صفری، طاها، ۱۳۶۵ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ / ۸۱۳ / ۷۱۱۳۳

رده بندی دیویی: ۷۹۶ / ۸۲۰ / ۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۱۶۸۵۱

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸ | فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

www.galgasht.ir

«برای والدینم، اودسا و کانسیوس کلی با عشق»

محمد علی

«برای فرشته‌های نجاتم، که خودشان می‌دانند کی هستند.»



نشر کاکشت

«علی»

هرگز نخواهید فهمید  
عمق روح پدرم را،  
ژرفای بخشش وجودش را،  
و این که عشق ورزیدن، تنها کاری است که او می‌داند.  
تقوا، افتخارش است.  
کلمات نیز از گفتن این قصه ناتوان اند.  
رنگ‌ها برای قاب گرفتن چهره‌اش زیبا نیستند.  
و «افسانه» لغت کاملی برای نامش نیست.  
میلیون‌ها ستاره، قدرت پر کردن قلب بزرگش را ندارند،  
و دنیایی از اشک، خدشه‌ای به ایمانش وارد نخواهد کرد.  
و هیچ عکسی توان ثبت چشمان فرشته‌وارش را ندارد،  
و هیچ کتابی، هرگز، یارای بیان بزرگی علی را ندارد.

هانا یاسمین علی

نشر گلگشت

# نامه‌ای به دنیا

اسطوره‌ها راجع به خدایانند، افسانه‌ها راجع به قهرمانان و قصه‌های پریان راوی سرزمین‌های جادو و دریا. این کتاب نه اسطوره است و نه قصه پریان، بلکه داستان افسانه‌ای است با اراده‌ی تزلزل‌ناپذیر. در صفحات بعدی از مردی خواهید خواند که از قلبش می‌پرسید چه کند و جوابش را با ضربه‌های تمام ناشدنی می‌گرفت. درباره مردی که ایستاد، برای کسانی که یارای ایستادن را نداشتند. درباره کسی که در چشم سختی‌ها خیره شد. مردی که خودش را با هر که در کنارش ایستاد سهیم کرد.

درباره مردی خواهید خواند که سمبل مبارزه، کوشش و امیدوی چند صدساله است. مردی که دنیا را مسخ مشت‌زنی خود کرد و دنیا به احترامش ایستاد. هر چند، بزرگترین دستاوردهای او، یعنی «عشق، مهربانی و سخاوت» خارج از رینگ به دست آمد. در مسیر زندگی، برایمان اشک شوق و غم را به ارمغان آورد. در قلب میلیون‌ها نفر از کشورها و ملیت‌های مختلف خانه کرد و تبدیل به معنی کلمه‌ی قهرمان شد.

درباره «محمدعلی» از هر انسان زنده‌ای بیشتر گفته و نوشته شده است. وقتی قلبی به وسعت دنیا دارید، دنیا هم درباره‌اش می‌نویسد. فرق این کتاب با دیگر نوشته‌ها ساده است، این متون از قلب خود او - علی - برخاسته است.

در صفحات آتی دنیا را از چشمان پدرم خواهید دید. درباره رویاهایش می‌آموزید، موانع بین راهش، قلب شکسته‌اش، پیروزی‌هایش از بدو جوانی تا زمان حال. شاهد سفر زندگی پدرم خواهید بود. با بازیابی خاطره‌های گفته نشده، بخشی از خاطرات من که مزین به شعرها و نوشته‌هایی که تأثیر عمیق بر او داشته است. من شاهد عشق و انسانیت مردی بوده‌ام که سادگی و بی‌آلایشی قلبش در گذر زمان دچار آلودگی نشد. مردی با روح یک پروانه. برای من این یک افتخار است که با پدرم کار کرده‌ام کمکی کرده‌ام تا این مطالب و خاطرات را با جهان به اشتراک بگذارد. اگر هر کدام از ما نقشی را در زندگی مان بازی کرده‌ایم، این قصه مردی است که نقش «عشق» را در زندگی‌اش بازی کرد.

«بابا تو معنی حقیقت برای من هستی، قدرت درونی من، بهشت من روی زمین. متشکرم برای این‌که بودی، به من ایمان داشتی و همیشه دستانم را در تاریکی‌ها نگه داشتی و رها نکردی. همیشه بیش از یک پدر برایم بودی: یک معلم عشق، یک دوست و فرشته‌ی نجات. به تو افتخار می‌کنم و دوستت دارم. بیش از آنکه حتی فکرش را بکنی. خدا پشت و پناحت، تو منبع الهام من هستی و خواهی بود.»

با عشق  
هانا - یاسمین علی

نشر گالگت



## مقدمه

مردم همیشه می پرسیدند: «تو بعد از بازنشستگی، چه کار خواهی کرد؟» و جواب من همیشه همین بوده است: «در دوره بوکس حرفه ای ام، شما هرگز محمدعلی واقعی را ندیدید. فقط شاهد بوکس و کمی «شومن» بودید. اما کار اصلی من بعد از بوکس شروع شد. حالا وقت بیشتری داشتم روحم را پرورش دهم، همان طور که روزی عضله هایم را پرورش می دادم.»

وقتی به دنیا می نگرم، مردمی را می بینم که ساختمان های بزرگ و زیبایی می سازند اما در خانه های خراب زندگی می کنند. ما وقتمان را صرف این می کنیم که یاد بگیریم که چگونه زندگی مان را بچرخانیم، نه آن که چگونه زندگی کنیم. امیدوارم که بتوانم ایده های زندگی ام را به شما نشان دهم. فلسفه ها، قصه ها و باورهای زیادی به قلب من نفوذ کرده که همگی برخاسته از تفکر من در اسلام بوده است، این تجربیات را با خانواده و نزدیکانم به اشتراک گذاشتم و حالا آن ها را به دنیا پیشنهاد می دهم.

در این سال ها، دین و معنویت من تحولات زیادی داشته است. این دو کاملاً

از هم جدا هستند، معمولاً مردم آن‌ها را با هم اشتباه می‌گیرند قابل آموزش و یادگیری نیستند و فقط در قلب و دل انسان بیدار می‌شوند. معنویت شناخت نور حق درونی انسان هاست. و این متعلق به دین خاصی نیست، برای همه است. مردم می‌پرسند هنوز هم روی ایمانم کار می‌کنم؟ حقیقت این است که هر روز و هر لحظه! چون در زندگی به یک چیز ایمان دارم؛ خدا. «اگر تمام دریاها جوهر و تمام درخت‌ها کاغذ بود، باز هم برای نوشتن قدرت خدا کافی نبود.» دانستن این که خدا چنین قدرتی دارد، به من آرامش می‌دهد و به خشوع و امانت‌داری می‌داند. هر چه بیشتر راجع به اسلام و خدا می‌آموزم و می‌فهمم، متوجه می‌شوم که هیچ نمی‌دانم! و همچنان می‌آموزم و یاد می‌گیرم، چون کاری بهتر از کار خدا نیست.

در طول تاریخ، انسان‌های واقعاً بزرگ هرگز نخواسته‌اند برای خودشان بزرگ باشند، تمام چیزی که طلب کرده‌اند فرصت انجام کارهای خوب برای خلق و نزدیکی به خالق بوده است. بی‌نقص نیستیم و می‌دانم هنوز خیلی چیزها برای یادگرفتن هست. در طول زندگی کارهایی انجام داده‌ام که به آن‌ها افتخار نمی‌کنم و بابتشان شرم‌منده‌ام، مخصوصاً زمانی که دل کسی را رنجانده‌ام. از خدا طلب مغفرت دارم.

هر کجا که بروم، مرا می‌شناسند و چهره‌ام را تشخیص می‌دهند. مردم دوستم دارند و به من احترام می‌گذارند و به کارهایم نگاه می‌کنند. برای یک انسان ساده، این قدرت و نفوذ زیادی است، بنابراین می‌دانم این قدرت مسئولیت سنگینی بر شانه‌هایم می‌گذارد. یکی از دلایل اصلی که همیشه سعی کرده‌ام با همه خوب باشم، ورای رنگ و دین و جایگاه‌شان در زندگی، همین است. اگر چه ممکن است بعضی خود را از دیگران بالاتر یا مهم‌تر ببینند اما در محضر خدا، همه برابریم. و آن چه در قلب‌هایمان می‌گذرد مهم است.

مردم می‌گویند طی دوران بوکسم پول زیادی را بخشیدم، درباره این می‌نویسند که از من دزدیده‌اند و سوءاستفاده کردند. و من راحت از کنارش گذشتم. حتی زمانی که می‌دانستم کسی دارد به من خیانت می‌کند، برایم این مهم بود که چطور با او برخورد می‌کنم، چون می‌دانستم باید به خدا جواب پس بدهم. در زندگی‌ام هرگز از کسی که به من صدمه‌ای زده انتقام نگرفته‌ام چون اعتقاد به بخشش دارم. همیشه بخشیدن را تمرین کرده‌ام چون می‌خواهم بخشیده شوم. فقط خدا

می‌داند در دل انسان‌ها چه می‌گذرد و آن‌ها چه نیتی دارند. «اوست بینا و شنوای بزرگ.»

افراد زیادی اطرافم بودند که نیاز به کمک داشتند، سعی کردم دستشان را بگیرم. این اشکال ندارد. به مردم کمک کردم، حتی زمانی که خودم محتاج بودم، چون خدا مرا غنی کرده بود. امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم هر چه بیشتر به نام خدا بخشش کرده‌ام، او بیشتر به من داده است. معمولاً علاقه‌ای ندارم راجع به خیرات و صدقات صحبت کنم، چون معتقدم سخاوت واقعی این است که انتظار بازگشت نداشته باشی. شب‌ها وقتی به رختخواب می‌روم، از خودم می‌پرسم: «اگر فردا بیدار نشوم، به کارهایی که امروز کرده‌ام افتخار می‌کنم؟» با این سؤال در ذهن همیشه سعی کرده‌ام خوبی کنم، چه ایستادن برای عقیده‌ام، چه امضای ساده‌ای پای یک عکس و حتی ساده‌تر دست دادن با یک انسان معمولی. فقط خواسته‌ام که مردم را خوشحال و به بهشت نزدیک کنم.

مفهوم دین را سال‌هاست در وجودم گسترده شده. مادرم یک مسیحی بپتیست<sup>۱</sup> بود و پدرم یک متودیست<sup>۲</sup>. هر دوشان باور داشتند مسیح پسر خداست، اما من باور دارم که او یک پیامبر بزرگ بوده است، مثل موسی. معتقدم که در قیامت آن‌ها به بهشت خواهند رفت، به خاطر این‌که بی‌گناه بودند، چون افراد نجیبی بودند. عشق، انسانیت و اعتقاد به خدا داشتند. خدای همه یکی است و فقط راه خدمت ما متفاوت است. رودها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، چشمه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها اسامی متفاوت دارند ولی همه‌شان از آب درست شده‌اند. پس ادیان اسامی مختلف دارند ولی همه‌شان تشکیل شده از حقیقت الهی‌اند، بیان شده در راه‌ها، زمان‌ها و شکل‌های مختلف.

این مهم نیست که یک مسلمان، یهودی و یا مسیحی هستی و وقتی به خدا اعتقاد دارید. زمانی که به او اعتقاد دارید و عشق می‌ورزید، نمی‌توانید فقط عده خاصی از مسیحیان‌اش را دوست بدارید.

این کتاب بازتاب زندگی‌ام است. توصیفی از خاطره‌انگیزترین لحظاتم و قصه‌ی این‌که چطور تبدیل به مردی شدم که امروز هستم. از روزی که بوکس را شروع

۱- Baptist: مسیحیان اهل تعمید خواهان جدایی دین از سیاست

۲- Methodist: پیروان جان وولی مکتبی مبنی بر کمک به فقرا

کردم، راهی طولانی آمده‌ام. به همه جای دنیا سفر کرده‌ام و آدم‌های مختلفی را دیده‌ام. به نظرم خدا مردم را در جهان پخش کرده و همه را با دیگری متفاوت آفریده و این‌گونه دنیا را زیباتر ساخته است. اهداف کشورهای ما باید کارکردن روی درک و فهم متقابل باشد، احترام به تفاوت‌ها و تجلیل از اشتراک‌ها. باید شاگردان تفاوت‌ها باشیم و الا دنیای خسته‌کننده‌ای بود اگر همه یک شکل، یک رنگ و یک اندازه بودند.

یکی از مهم‌ترین ابعاد معنویت در من، درک لحظاتی از زندگی است که وجود خدا را در خودم احساس می‌کردم، چه بیرون و چه درون رینگ. در سن رشد برای خواندن و نوشتن مشکلات زیادی داشتم. حتی دیپلم را به سختی گرفتم. دکترها اسم خاصی برای این مشکل دارند: دیسلکسیا<sup>۱</sup>. اما در زمان ما، معلم‌ها اعتقاد داشتند که بچه‌هایی که مشکل درک و فهم در کلاس دارند، احمق هستند. مدرسه سخت بود ولی با آن کنارآمدم. در زندگی وقتی با یک دیوار آجری روبه‌رو می‌شدم، بی‌خیال نمی‌شدم و می‌گشتم دنبال راه. یا دیوار را دور می‌زدم، یا از بالایش می‌پریدم و یا از زیرش رد می‌شدم. من راهی را پیدا کردم که از آنچه خدا به من داده بود درست استفاده کنم. وقتی چیزی را می‌خوانم و یا می‌شنوم که به نظرم با ارزش است؛ نکته‌ای که دنیا را آن طور می‌بیند که مطلوب من است تمرکز می‌کنم و آن را به خاطر می‌سپارم. وقتی بخشی از حقیقت را می‌بینم، حقیقت بخشی از من می‌شود. این‌گونه یاد می‌گیرم و یاد گرفته‌ام!

همیشه احساس کرده‌ام که خدا درون من فعال است. او مرا سرشار از خرد، اعتماد به نفس و آگاهی می‌کرد. من مردم و زندگی را آموختم. شاید در نوشتن و خواندن ضعیف باشم اما در عشق، شفقت و دیگر احساس‌های درونی آدم قوی‌ای هستم. قدیمی‌ها ضرب‌المثلی دارند که طی سال‌ها آن‌ها را حفظ کرده‌ام: «ثروت یک مرد کجاست؟ در خرد اوست. اگر ثروتش در بانک است، دیگر در تصرف او نیست!» ثروت من خودشناسی، عشق و معنویت است. تلاشم را کرده‌ام که از دانایی‌هایم در بهتر بودن و نزدیک شدن به آنچه یک انسان باید باشد استفاده کنم. من حق ندارم که کور باشم چون یک نابینا نمی‌تواند دیگران را هدایت کند.

۱-Dyslexia: خوان پریشی معلولیت آموزشی که انواع مختلف دارد و به طور کلی مشکل در خواندن می‌باشد.

روح من طی سال‌ها رشد کرده است. نگاهم نسبت به همه چیز عوض شده است و تا وقتی که زنده‌ام برای دانستن و فهمیدن و یادگرفتن تلاش خواهم کرد، چون کار قلب و دل هیچ وقت تمام نمی‌شود. در همه زندگی، در حال امتحان شدن بوده‌ام. نیت و خواسته‌ام و حتی قدرتم امتحان شده، و حالا نوبت صبر و بردباری‌ام است. باید هر قدمی که از این راه برمی‌دارم، بایستم و نفسی تازه کنم و بعد ادامه دهم؛ همین‌طور این راه طولانی را طی کرده‌ام. پا در راه عشق گذاشته‌ام و دنبال حقیقت، صلح و درک هستم و همچنان یاد می‌گیرم.

### خدا پناه دنیا باد

به امید روزی که همه کشورها  
بزرگ‌ها و کوچک‌ها  
سربلند و با افتخار فریاد زنیم  
که همه ما برای صلح جنگیدیم  
شاید زمانی برسد  
که به جای خدا پناه «امریکا»  
یا خدا پناه هر کدام از «کشورها»  
همه، همه جا  
فریاد زنند خدا پناه «مردم دنیا»

### مسابقه‌ای برای عشق

عشق تنها چیزی است که هر روحی با آن به دنیا می‌آید. شاعری هندو می‌گوید:  
«من به واسطه عشق آفریده شدم و با عشق به معشوق به بهشت خواهم

شتافت.»

به نظرتان واقعاً زیبا نبود اگر فقط ۱۰ درصد از انسان‌هایی که به قدرت عشق ایمان دارند با کسانی که ایمانی ندارند، مسابقه‌ای دهند برای این‌که چه کسی می‌تواند بیش‌ترین خوبی را در حق مردم انجام دهد؟ خیلی از ما از این‌که در یک مسابقه شرکت داشته باشیم لذت می‌بریم، پس چرا در مسابقه‌ای برای عشق

و محبت شرکت نکنیم، به جای مسابقاتی که همیشه به کینه و حسادت ختم می‌شوند؟

اگر ما به این عقیده که چون از کشورها و ادیان مختلف هستیم بنابراین مسئولیت‌هایمان نیز متفاوت است باور داشته باشیم، پس تمام زندگی را در حال شکست دادن یکدیگر خواهیم بود. اما وقتی درک کنیم که همه‌مان عضوی از آن‌ها هستیم، آن وقت تنها موضوع قابل مسابقه عشق خواهد بود. در مسابقه عشق، مقابل هم نخواهیم بود و همه کنار یکدیگر هستیم. هدف کسب پیروزی برای تمام انسان‌ها و انسانیت است. اگر در یک مسابقه دو، من از شما سریع‌تر باشم، ناراحت خواهید شد، اما اگر بدانید که هر دو می‌رویم تا دنیای اطرافمان را به جای بهتری تبدیل کنیم، آن وقت از عقب ماندن لذت هم خواهید برد، چون جایزه برای همه بشر مشترک است. در مسابقه عشق جایزه برای همه مشترک است و همه سهمی از آن دارند، پس در اصل مهم نیست که چه کسی زودتر به خط پایان خواهد رسید.

«قلبی که به وسیله عشق و محبت روشن شده از تمام الماس‌ها و طلاهای

موجود در جهان باارزش‌تر است.»

برگرفته از مسلک سوفیان

زیبایی ظاهر انسان با زیبایی باطنی‌اش باید کنار هم باشد تا معنا پیدا کند.

(خرد سوفیان)

زیبایی ایده آل

«زیبایی واقعی ذات پروردگار است.»

در حالی که قصه زندگی‌ام را آغاز می‌کنم علاقه‌مندم که داستان کوتاهی که از مکتب‌های سوفی یاد گرفتیم را تعریف کنم. روزی روزگاری پادشاهی بود که تمام وقت آزادش را در بین دوستان فیلسوفش می‌گذراند. در این مصاحبت‌ها بحث‌های زیادی پیش می‌آمد و موضوعات زیادی بررسی می‌شد. اما یک روز بحث به این جا کشید که زیبایی واقعی چیست؟ در حالی که آن‌ها در تراس پادشاه بودند، می‌توانستند کودکانشان را ببینند که در حیاط می‌دویدند و بازی می‌کردند. پادشاه

یکی از مستخدم‌هایش را صدا زد و به او تاج طلایی پراز الماس را داد و گفت: «این تاج را بر سر زیباترین کودک درون باغ بگذار.»

مستخدم تاج طلا را گرفت و به باغ رفت. بچه‌ها بازی می‌کردند و پدرها تماشا. مستخدم در ابتدا تاج را بر سر فرزند پادشاه گذاشت. به نظر تاج به او می‌آمد. پسرک زیبا بود اما مستخدم راضی نشد. تاج را به سر کودک بعدی و بعدی گذاشت. تا جایی که به پسر خودش رسید که گوشه‌ای نشسته بود. وقتی تاج طلا را بر سر او گذاشت، احساس کرد این تاج برای او ساخته شده است. مستخدم پسرش را نزد پادشاه برد، تعظیمی کرد و سخن گفت: «ارباب از بین تمام کودکان باغ حقیقتاً تاج به این پسر بیشتر از بقیه می‌آمد. در ضمن باید اضافه کنم که جسارتاً این کودک فرزند بنده حقیر است.»

پادشاه و مهمان‌هایش زیر خنده زدند و از مستخدم تشکر کردند، در حالی که همه‌شان می‌دانستند که زشت‌ترین بچه آن باغ، فرزند اوست. پادشاه کنارش رفت و گفت: تو دقیقاً همان چیزی را به من گفتی که دنبالش بودم، این قلب است که زیبایی را اندازه‌گیری می‌کند.

نشر گلگشت